■ روزنـامه فرهنگی، اجتمـاعی صبـح ایـران ■ صاحب‌امتیاز: سـازمان صداوسـیمای جمهـوری اسـلامی‌ایران ■ نخسـتین موسسـه فرهنگـی مطبوعاتی کشـور دارای گواهینامـه بین‌المللی ISO9001:2008

جام جم

■ شاپا: ۳۶۳۷-ISSN۱۷۳۵
■ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: به‌صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام‌جم)

پنجشنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۸ | ۱۶ ربیع‌الاول ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۵۲۴ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Thursday - 2019 November 14

حدیث روز: نهج‌الفصاحه

پیامبر اسلام(ص): هر کس از شما در خوردن قسم جدی‌تر است به جهنم نزدیک‌تر است.

پلک احساس: سعدی

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای
من در میان جمع و دلم جای دیگرست

امروز در تاریخ:

- روز جهانی دیابت
- درگذشت سعید نفیسی، استاد و محقق ایرانی (۱۳۴۵ ش)
- درگذشت علامه سیدمحمدحسین طباطبایی (۱۳۶۰ش)
- درگذشت فریدریش هگل، فیلسوف و نظریه‌پرداز آلمانی (۱۸۳۱م)

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۱/۴۹ — غروب آفتاب: ۱۶/۵۸
اذان مغرب: ۱۷/۱۸ — نیمه‌شب شرعی: ۲۳/۰۶
اذان صبح (فردا): ۵/۱۳ — طلوع خورشید (فردا): ۶/۴۰

پیش‌بینی آب و هوا جمعه

تهران	اهواز	ارومیه	اصفهان	رشت	سمنان	مشهد	یزد
۱۵ / ۲	۲۷ / ۱۴	۱۴ / ۱-	۱۴ / ۵-	۱۲ / ۶	۱۳ / ۳	۱۴ / ۳	۱۶ / ۲

حکمت ۱۲۷: نهج‌البلاغه

آن کس که در عمل کوتاهی کند، دچار اندوه گردد و آن را که از مال و جانش بهره‌ای در راه خدا نباشد، خدا را به او نیازی نیست.

گفت‌وگو با استاد علی نصیریان، چهره ماندگار بازیگری

من اهل بازنشستگی نیستم

علی مظاهری
روزنامه‌نگار

بوق اشغال

بای بسم‌ا...
برای دیدار و احوالپرسی خدمت استاد رسیدیم. قرارمان گفت‌وگوی دامنه‌دار نبود، اما بسی محبت کردند و مهرانه ما را نواختند با گرم‌دلی و گرم‌سخنی. پیشکش، کتابی نثارافشانِ این استاد فرهیخته شد که جام جم نشر کرده؛ دوره فعلا ۴ جلدی بوق اشغال که گفت و گوی ۱۸ سال پیش استاد با آن فضای دوستانه بر غِنای آن مجموعه افزوده است. از نکته‌های جالبی که حالا با مقایسه این گفت‌وگو با آن مصاحبه به دست می‌آید، یکیش مربوط است به این فراز از حرف‌های استاد؛ وقتی این پرسش طرح شد که نسبت به سه سال پیش چه فرقی کرده؟ و نصیریان با اشاره به خورخه لوییس بورخس گفت: «بورخس در کتاب هزارتوها که الان دارم می‌خوونمش نوشته: حرفی رو که سال ۱۹۴۵ زده، شدیدا تکذیب می‌کنه. من هم شاید بخوام سه سال پیشم رو تکذیب کنم یا اصلا همین حالایم را!»

الآن در این جایگاه از سرِ داوری به گذشته که نگاه می‌کنین؟

فکر می‌کنم راهی رو که رفتم راه درستی بوده.

فشارهای محیط؟

هیچ‌کس به من چیزی رو تحمیل نکرد که این رو بخوون، اون کار رو بکن.

تاثیرش؟

برای همین من هم به بچه‌هام تحمیل نکردم. آزادشون گذاشتم که خودشون هر چی خواستن...

کشف خلاقیت و پرورش دادنش؟

خلاقیت یك جوشش درونی انسانیه یه مقدار فرهنگ و آشنایی با حرفه کمك می‌کنه در کار هنر و آموزش دیدن.

چی خلاقیت رو شکوفا می‌کنه؟

ممارست و کارکردن و فکر کردن و تحلیل کردن، اینها توان میاره اون خلاقیت درونی انسانی رو می‌پرورونه.

استاد این روزها (توی حرفه شما) دست‌کم گرفته میشه؟

کار و تمرین خیلی مهمه ولی خیلی! دست‌کم گرفته میشه.

بنابراین تمرین و ممارست خیلی خیلی توی کار مهمه و باید بهش توجه بشه؟

بعضی‌ها فکر می‌کنن ما که حالا فلانه... بلدیم... یا یاد گرفتیم یا فلان... این نیست. به نظرم تمرین به ما یاد میده که اون متریال، اون مایه، اون حس، اون نقطه خلاقه رو جوری که می‌خوایم به وجود بیاریم، پرورش بدیم و شکوفا و ارائه کنیم.

این روش‌های مثلا متد یا سیستم استانیسلاوسکی و خلاقیت الهامی و احساسی و اینا؟

درست! اما حتی خودِ استانیسلاوسکی هم آخر سر میگه: همه اینها که من گفتم درست که تمرین با خود، با جمع، تمرکز، تخیل، مبانی و فلان و بهمان...

اما آخر سر میگه؟

به طبیعت خلاقه خودتون رجوع کنین.

یعنی؟

اون چیزی که در درون شماست و یك اورژینالیته یا مابه‌ازا نداره! هنر این جوره.

مثالی از بزرگانِ یگانه خودمون که مابه‌ازای بیرونی نداره؟

حافظ بیشتر مضامینش از دیگران است ولی بیانی که حافظ داره بسیار منحصر به فرده و مابه‌ازا نداره.

مثالی از کار خودتون؟

مثلا در کار ما فرض کنید آقای تقوایی بر اساس رمان «داشتن نداشتن» ارنست همینگوی سناریویی نوشته که شما نمی‌تونین باور کنین ارتباطی با رمان همینگوی داره. ابدا. این قدر خوب از اون قصه بهره‌برداری کرده و انطباق داده با شخصیت‌های ایرانی.

مث کوروسوا و بومی ژاپنی کردنِ مکبث در سریر خون؟

این یعنی خلاقیت.

تذکر به خوانندگان این گفت‌وگو؟

اینها چیزهاییه که به نظرم رسید و چیزهایی نیست که من بگم؛ گفته شده. کار من هیچ‌وقت تدریس نبوده و بلد هم نیستم و صلاحیتش رو هم نداره.

از کارهاتون که برای خودتون هم پُر از خاطره است؟

نمی‌تونم به چیزی اشاره کنم برام سخته.

واقعا.! چرا آخه؟

چون هرکدومش برام دنیایی خاطره و یاد بوده.

غصه‌ام می‌گیره استاد که اون کارهای تئاتری‌تون در دسترس نیست!

آخه اون موقع ویدئو و این چیزها نبود.

ویژگی همیشگی؟

من خیلی آدم چیزی ام یعنی خیلی مردم‌گریزم خیلی اهل دوست و رفیق و... نیستم. با خودم هستم بیشتر. با فکر خودم با خلوت خودم.

نشست و برخاست‌های دوره‌ای و بروبیا؟

من ندارم، منزوی‌ام.

مث انزوایی که اوکتاویو پاز میگه، که لازمه خلاقیته؟

زیاد حال سر و کله زدن و صحبت کردن ندارم به‌خصوص الان هم که پیر شدم خیلی بی‌حوصله شدم زود حوصله‌ام سر میره.

زمانی به جام‌جم فرمودین بهترین سریال هزاردستانه و سریداران؟

اون موقع گفتم.

(بسیار می‌خندد و با همان گُلخندها می‌افزاید:)

آخه الان ممکنه یه کارهای دیگه‌ای هم کرده باشیم! ولی خب بهترین و اینا... نمی‌خوام بگم، آخه بهترین گفتن، درست نیست.

شما با کدوم یك از ژل‌هایی که بازی کردین احساس همذات‌پنداری داشتین و نداشتین؟

من با بسیاری از این شخصیت‌ها نزدیك نبودم. مثلا شخصیت قاضی شارع که بازی کردم اصلا هیچ ارتباطی با روحیه خودم نداشت.

شخصیتی که به شما تا حدودی نزدیك‌تر می‌نمود؟

اون [رولی که به من] نزدیك‌تر بود هالو بود.

اتفاقا توی گفت‌وگوی ۱۸ سال پیش با جام‌جم (۱۳۸۰/۵/۳۱) همین رو عنوان کردین.

اون شخصیت رو من خودم پیدا و خلق کردم.

آیا هنوز هم سایه هالو پیداست؟

اون شخصیتی است که الان دیگه نیست و فقط توی همون فیلم ثبت شده حالا دیگه همچین آدمی پیدا نمی‌کنین؛ توی هیچ جای ایران.

دغدغه شخصی و تئاتری‌تون الانه فی‌المجلس چیه؟

تئاتر خیلی برام دشوار شده این که بلند شم هرروز برم توی شهر و... دیگه توانش رو ندارم.

درباره فیلم چطور؟

بدم نمیاد. اگر کارهای کوچیکی باشه که از من بربیاد و به من بخوره و مناسب حال و روزم باشه انجام میدم.

پس هنر شما بازنشستگی نمی‌شناسه؟

برای این که هنوز شوق کار دارم هنوز دوست دارم چون من به این کار وابستم دیگه.

ویژگی جسمی‌تون اجازه میده؟

از لحاظ جسمی به طور قطع فرسودگی دارم و توان آنچنانی ندارم، ولی مع ذلك زور خودم رو می‌زنم و تا جایی که بتونم کار می‌کنم.

کار تازه؟

تازگی یه فیلمی که با آقای مهرجویی کار می‌کردم تموم شد (لامینور).

نقش‌تون؟

یه بابابزرگی.

استاد! کتابِ نخوونده دارین؟

بسیار.

کتابی که اخیرا خوونده‌ین و خیلی لذت داشت؟

کتابی که اخیرا خوونده‌م همینه که آقای مهرجویی بهم داد یه رمان خیلی قشنگیه!

(برمی‌خیزد بخشی از فضای اتاق پذیرایی، کتابخانه است. زمزمه می‌کند: اسم قشنگی هم داره! در این فاصله، استاد مثل طولِ مصاحبه، پرانرژی با صدای رسا می‌گوید:)

داشتم دوباره صدسال تنهایی (مارکز) رو می‌خوونده‌م این ترجمه جدیدشه. ترجمه کاوه میرعباسی. کتاب آقای مهرجویی اسمش هست برزخ ژوری.

(تصوف و عرفان دکتر استعلامی را برمی‌دارد و می‌افزاید:)

اینم توی برنامه‌ام بود [برای مطالعه، همچنین تذکره‌الاولیای چاپ جدید آقای شفیعی کدکنی] این رو دکتر استعلامی تصحیح کرد خیلی پیش. و الان دراومده. چقدر زحمت کشیده و یه تصحیح دوباره کرده یه کار خیلی اساسیه. خیلی درخشانه.

وقتی دوستداران، توی خیابون و... دورتون رو می‌گیرن، خسته‌تون نمی‌کنه؟

خیلی نه. یه سلام علیك و احوالپرسی می‌کنن. اشکالی هم نداره. چه اشکالی داره.

دوست دارین که؟

آره.

آخه تاثیر داشتین به علاوه خاطره خوب برای ما رقم زدین.

آره اینا به حساب، یه دوره‌ای بوده و گذشته و ردش توی یادهاموندِه.

مثل نمایشی که آقای جوانمرد کارگردانی کرده بود؟

سگی در خرمن جا.

بله!

بعضی‌ها من رو می‌بینن، اوه! مال ۴۵ سال پیشه! هنوز آدم‌هایی که سنشون قد می‌ده من رو توی خیابون می‌بینن، از اون کار یاد می‌کنن خیلی عجیبه‌ها!

با استاد جوانمرد گفت‌وگو می‌کردم چندبار به مناسبت ازش یاد کردند.

آره! تاثیری که یك کار مناسب و درست و باورپذیر بر درد جامعه میذاره... درد جامعه خیلی مهمه.

اگر درد جامعه نباشه؟

در خاطر نمی‌مونه. درد جامعه است مسائل جامعه است همچنین (تئاتر سگی در خرمن جا) مسائل روستا بود.

گاو هم که؟

مسائل روستا بود که موند.

این ویژگی که کاری توی ذهن می‌مونه؟

البته هنرمندی و خلاقیتِ کننده، بازیگر و کارگردان و... همه اینها خیلی موثرن.

در راستای همین سخنان دوست دارین شما رو چه جوری یاد بکنن؟

همین که هستم نه بیشتر نه غلوآمیز نه هرچی. همین که هستم.

بزرگان ما تاکید داشتن و دغدغه که نام نیك ازشون بجا بمونه؟

نام نیك رو با انسانیت و خوبی میشه گذاشت.

ما در وهله نخست برای چی اصولا زندگی می‌کنیم؟

برای این که کمکی بکنیم کاری بکنیم کمکی به جامعه بکنیم... همینه دیگه.

تظاهر در کمك، خودنمایی؟

این به زور نمیشه با ریا نمیشه. باید واقعی باشه.

درباره عاقبت بخیری و به دست آوردن رضایت از خویشتن؟

خیام همه اینها رو گفته دیگه (با شکفتگی و گُلخند می‌گوید) این‌ها همه بر باد میشه تموم میشه میره. ولی یك یاد می‌مونه.

که اون یاد مهمه!

بله. همین که شما در جامعه‌ات و کار خودت چقدر تاثیر گذار بودی چه تاثیر داشتی اینها همه مهمه.

(استاد با همان گشاده‌رویی و خنده مهربانانه:)

خسته شدم دیگه تمومش کن (باخنده).

استاد سخنی، جمله ای، به یادگار نمی‌فرمایین؟

(با همون مهربونی و صفا، با روی خندان) من ندارم جمله یادگاری. ولم کن بابا... خنده.

پس اون شعر خیام برای حُسنِ ختام؟

یك چند ز کودکی به استاد شدیم/ یك چند ز استادی خود شاد شدیم/ پایان سخن شنو که ما را چه رسید/ از خاك برآمدیم و بر باد شدیم.

آن خانه آباد

آذر مهاجر
روزنامه‌نگار

مهمان خانه استاد نصیریان بودم؛ طبعا برای یك گفت‌وگو. روزگاری بود که حضور خبرنگاران در فضای خصوصی و خانوادگی هنرمندان معمول بود و از آن معمول‌تر فضای همسان خانه هنرمندان بود که شلوغی، قاعده‌گریزی و بی‌تکلف بودن، مهم‌ترین ویژگی آنها به حساب می‌آمد. در خانه استاد نصیریان اما از هیچ‌کدام اینها خبری نبود؛ نه از کم نوری و آشفتگی ذاتی یا عامدانه خبری بود، نه از حیوانات خانگی یا آثار تزئینی و پر طمطراق.

در این خانه نه از دود خبری بود و نه هیچ شیء شماتیك دیگری که اصرار به فریاد زدن حرفه و پیشه استاد داشته باشد. هنرمند بودن و مهم‌تر از آن بازیگر بودن صاحبخانه، نمودش را به هیچ‌کدام از عناصر این خانه تحمیل نکرده بود و به نظر می‌رسید چیدمانش از تمام کلیشه‌های رایج هنری عبور کرده و به سادگی، زیبایی و نظم رسیده است. روح حاکم بر خانه استاد نصیریان، شکل میزبانی او و همسرش، لوازم منزل و چگونگی چینش آنها، کتابخانه و کتاب‌هایش، حتی نور و روشنایی خانه، حضور در محضر یك دانشمند فرزانه، ادیب فرهیخته یا مثلا پزشکی آزموده را تداعی می‌کرد. گویی تمام خانه، آدم‌ها و حتی هوایش از زیست یك انسان دقیق، منضبط و سختکوش متاثر بودند.

روزگارت نوروزی باد جناب میرزا

زینب مرتضایی‌فرد
روزنامه‌نگار

حالا شما با هر نقشی که بشناسیدش، قبول. من هم با نقش‌ها و چهره‌های بسیاری می‌شناسمش. اما احتمال این‌که در انتخاب پررنگ‌ترین نقشی که از او به‌خاطر دارید، با من هم عقیده باشید کم است. اصلا همین که بگویند علی نصیریان من چهار ساله می‌شوم. بالش گل‌گلی‌ام زیر سرم است و جلوی تلویزیون دراز کشیده‌ام. با هیجان میرزا نوروز را نگاه می‌کنم که هر چه تلاش می‌کند از شر کفش‌ها خلاص نمی‌شود. بارها و بارها با اتفاقات ساده فیلم، کودکانه می‌خندم و کیف می‌کنم. آنقدر که حالا ۳۰ سال پس از روزگار چهار سالگی هنوز هم می‌توانم شیفته داستان‌هایی باشم که رنگ و بوی کهنگی روزگارانی دور را در خود دارند. اصلا شاید برای همین هم رفته‌ام سراغ ادبیات فارسی، وسط کلی داستان کهن غرق شده‌ام و هنوز هم فکر می‌کنم می‌شود به حکایت‌ها جان داد و قصه‌های امروزی‌شان کرد. حکایت‌هایی که می‌شود فرم درونی روایتشان را در برخی داستان‌های پست مدرن هم پیدا کرد و شیفته‌شان شد. بعد هم به این فکر کرد که به‌رغم سادگی چقدر نوشتنشان دشوار است و اگر از نصیریان بپرسید احتمالا بازی کردنشان هم حسابی دشوار. بعدتر هم که فهمیدم اصل داستان را بهرام بیضایی نوشته و طرح اولیه فیلمنامه را هم سوسن تسلیمی-بیضایی خوان هم شدم و رسیدم به اتفاقات تازه‌ای که همه‌اش هنوز هم گره خورده با همان تصویر میرزا نوروز و چهره استاد علی نصیریان که هر چند بازی‌های بی‌نظیر و به مراتب بهتر از میرزا نوروز هم دارد، اما حتی خودش هم نمی‌تواند تصورش را بکند بازی‌اش در نقش همان جناب عطار باشی با کفش‌هایی زهوار در رفته و پر از وصله و پینه می‌تواند هنوز هم من ۳۴ ساله را به دخترکی شرور و چهار ساله بدل کند که یکی دو ساعتی همه از دستش در امان باشند و او میرزا نوروز تماشا کند، آنقدر که ۳۰ سال بعد هنوز هم یاد میرزا نوروز بشود بخشی از گذشته، امروز و حتما هم فردایش و دلش بخواهد وسط نوشتن همین یادداشت کوتاه چند باری زیر لب بگوید روزگارت نوروزی باد جناب میرزا.

چشم‌هایی که با او دویده‌اند

علی رستگار
روزنامه‌نگار

صورت و فیزیك بازیگر، مثل هر شخص دیگری دست خودش نیست و حاصل فعل و انفعالات ژنتیك است، اما استفاده درست از آنها در راستای نقش‌آفرینی بهتر و کامل‌تر، به تربیت و تلاش او در بازیگری مربوط می‌شود که حاصل تمرین، مشاهده، مطالعه، درك و تحلیل درست متن نمایشی است که خروجی نهایی آن اجرایی درست و باورپذیر خواهد بود.

مهم‌ترین عضو صورت بازیگر هم چشم‌های اوست و تربیت درست آن، جلوه و جلای بیشتر و غنی‌تری به نقش‌ها می‌دهد. چشم‌های بازیگران خوب، مرتب کار می‌کند و خوب هم کار می‌کند، آنها چشم چرانی‌های مدام و البته مثبتشان در جامعه و میان مردم را به خوبی و درستی در نقش‌هایشان به کار می‌بندند و آثار نمایشی را برای ما به یادماندنی‌تر می‌کنند.

بعید است چشم بازیگران خوب به هنگام ایفای نقش، هرز برود و نگاه خنثی و بی‌سویی داشته باشد و اگر خوب دقت کنید، چشم‌هایشان پیوسته در حال دویدن است و این تکاپوی نگاه اصلا به برگ برنده بازی آنها تبدیل می‌شود. بازیگران بزرگ به مرور و با اهمیت دادن همواره به چشم‌ها، دارای برق نگاه می‌شوند و بخش زیادی از آن، «آنِ بازیگری» هم که می‌گویند، ریشه در همین چابکی چشم‌ها دارد و همین است که با نگاه مخاطب تلاقی و او را با نقش و بازی و اثر نمایشی درگیر می‌کند و اوضاع را طوری پیش می‌برد که محال است تماشاگر چشم از این تماشای ناب و یگانه بردارد.

حالا اگر چشم بازیگر خوب و کاربلد هم خاص و منحصربه‌فرد باشد که دیگر نور علی نور است و همه چیز برای یك عیش بی‌نقص نمایشی مهیاست. یکی از نمونه‌های حی و حاضرش علی نصیریان است که با آن چشمان درشت شرقی، چه کارها که نکرده طی این همه سال بازیگری. او با آگاهی و تجربه‌های متفاوت بازیگری و تربیت درست چشم‌هایش، صاحب نگاهی ویژه و امضایی بصری شد و به این توان غبطه‌برانگیز دست یافت که چشم‌هایش را بسته به هر نقش و بسته به اقتضای فیلمنامه و اثر نمایشی، بازتعریف کند و به شکل و شمایل شخصیت درآورد. از این رو چشم‌های ساده آقای هالو و خیرگی نگاه خیانت دیده پستچی کجا و برق رعب‌آور چشمان بزرگ آقای دیوانسالار کجا. خوشبختانه چشم‌های نصیریان هنوز خوب می‌دوند و برقشان گیرا و روشنی بخش نقش‌هاست، می‌گویید نه، خیره شوید به چشم‌های کاظم‌خان در مسخره‌باز تا دیگر نتوانید چشم از او بردارید.

از ۱۸ سال قبل

۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹	۱۰
بهترین نام ایرانی؟ علی و برمك.	تلویزیون؟ ارتباط سالم و موثر.	کدام خواننده؟ بنان.	کات؟ گاهی بهترین چیز همین است.	زیباترین چهره؟ شادابی جوانی.	یك بام و دو هوا؟ دریا.	قیافه خودتان؟ اصلا زیبا نیستم.	گران‌ترین وسیله خانه‌تان؟ یك تکه فرش مشهد قربون!	اگر صد میلیون داشتید؟ خانه کوچکم را بزرگ‌تر می‌کردم.	سیاست‌تان در زندگی؟ اگر داشتم از حالایم موفق‌تر بودم.